**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه424 – 26/ 12/ 1399 تفصیل بین شک در مقتضی و رافع /اقوال /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته و جلسه امروز:**

بح بحث درباره تفصیل بین شک در مقتضی و شک در رافع در حجیت استصحاب بود. دو مقدمه برای کلام شیخ انصاری بیان شده که مقدمه اول این بود که یقین به معنای متیقن است. شهید صدر سه صیاغت برای این مقدمه بیان کرد. در جلسات گذشته صیاغت اول مورد بررسی قرار گرفت و مقداری درباره صیاغت دوم بحث شد. در این جلسه بحث صیاغت دوم تکمیل شده، صیاغت سوم نیز مورد بررسی قرار می گیرد و در نهایت نظر نهایی در حجیت استصحاب در موارد شک در مقتضی، بیان خواهد شد.

# مقدمه اول کلام شیخ انصاری: اراده متیقّن از یقین

بحث درباره تفصیل بین شک در مقتضی و شک در رافع در حجیت استصحاب بود. دو مقدمه برای کلام شیخ انصاری بیان شده که مقدمه اول این بود که یقین به معنای متیقن است. شهید صدر بیان کرد: این مقدمه را می توان به سه صیاغت بیان کرد:

1. یقین مجازا به معنای متیقن به کار رفته باشد.
2. یقین آلت ملاحظه متیقّن است و به لحاظ آلی ملاحظه شده است.
3. یقین کنایه از متیقن است.

## صیاغت دوم: فنای یقین در متیقّن

شهید صدر به تناسب وجه دوم، بحثی را درباره فنای ذهنی معقول مطرح می کنند.[[1]](#footnote-1) چکیده بحث شهید صدر منهای اصطلاحات ایشان این است که از معنای معقول فنا استفاده می شود که فانی، لون مفنی فیه را می گیرد نه بر عکس. زیرا مفهوم ذهنی گاه به عنوان مفهوم ذهنی ملاحظه می شود و گاه به عنوان ملاحظه خارج دیده می شود بدون این که حالت ذهنی موجود در ذهنِ متفکّر و متصوِّر را در نظر بگیریم. گویا واقع در ذهن به خودی خود حضور دارد. پس مفهوم، حالت واقع را به خود می گیرد و فانی، حالت مفنی فیه را به خود می گیرد. این معنای از فنا به نظر شهید صدر معقول است و ایشان از آن به حمل اولی و ثانوی تعبیر کرده که به تعبیر ایشان کاری نداریم. ایشان از این بیان، اینگونه نتیجه می گیرد: در کلام مرحوم آخوند این تعبیر به کار رفته که چون مفهوم یقین عنوان برای یقین های جزئی است، مفهوم یقین فانی در یقین های جزئی و به تبع فانی در متیقّن خارجی است. شهید صدر می فرماید: این مطلب صحیح نیست زیرا مفهوم کلی یقین نه به عنوان اولی و نه عنوان شایع، با متیقّن خارجی ارتباطی ندارد.

اگر وجه دوم مجزای از وجه اول باشد، فانی بودن کلمه یقین در متیقّن به چه معناست؟ این گونه بیان شد که گاه هر چند یقین استعمال می شود اما یقین به نحو استقلالی ملاحظه نشده و شبیه معنای حرفی ملاحظه شده که مندکّ در متیقّن در نظر گرفته شده است و گاه یقین به عنوان صفت نفسانی و به صورت استقلالی ملاحظه شده است. به عبارتی دیگر، گاه یقین به اعتبار انکشاف از واقع ملاحظه شده و گاه به عنوان صفت نفسانی ملاحظه شده است. در «لا تنقض الیقین بالشک» چون یقین به نحو کلی در نظر گرفته شده، آلت برای ملاحظه یقین های جزئی است و یقین های جزئی به نحو استقلالی ملاحظه شده است بر خلاف جمله «من زید را می بینم» که تنها توجه به زید خارجی دارم و به دیدنم توجهی ندارم. این مطلب در جایی که متیقّن ذکر نشده، روشن تر است. اگر متیقّن ذکر شده و یقین به آن نسبت داده شده باشد، آلت بودن یقین برای متیقّن بعید نیست اما در صورتی که متیقّن ذکر نشده باشد، آلت بودن یقین برای متیقّن صحیح به نظر نمی رسد. بنابراین اصل این مطلب که یقین آلت ملاحظه متیقّن و فانی در متیقّن باشد، صحیح نیست. حالت اندکاکی یقین در صورتی است که یقین جزئی ذکر شده و متیقّن نیز ذکر شده باشد. مثلا: من یقین دارم زید عالم است. در این فرض، به صفت نفسانی یقین تنها به عنوان وسیله ای برای رسیدن به واقع و انکشاف واقع ملاحظه شده است. حتی امکان دارد در یقین های جزئی نیز به یقین به صورت استقلالی نظر شود. مثلا: من الان در ذهنم یقین وجود دارد. پس در مواردی که یقین به تنهایی ذکر شده و متیقّن ذکر نشده باشد، آلت بودن یقین برای متیقّن قابل پذیرش نیست به خصوص اگر یقین به صورت مفهوم کلی به کار رفته باشد. به نظر می رسد بیش از این نیازی نیست که بحث شود که آیا فانی لون منفی فیه را می گیرد یا نه؟

## صیاغت سوم: کنایه بودن نقض یقین از نقض متیقّن

صیاغت سوم این بود نهی از نقض آثار یقین، کنایه از نقض آثار متیقّن است. مانند زید کثیر الرماد که کنایه از سخاوت زید است. شهید صدر می فرماید: صرف نظر از صحت این کنایه، تفصیل بین شک در مقتضی و شک در رافع از این صیاغت نتیجه گرفته نمی شود. در صیاغت اول و دوم که یقین در متیقّن استعمال شده یا آلت برای متیقّن بود، اسناد نقض به یقین به اعتبار استحکام موجود در متیقّن بود. پس باید برای متیقّن استحکام فرض شود و فرض آن بود که تنها در موارد احراز مقتضی، استحکام وجود دارد. اما در صورتی که یقین در مرحله استعمال در یقین به کار رود و در مرحله مراد جدی متیقّن مراد باشد، استحکام موجود در متیقّن نقشی در صحت اسناد نقض ندارد و باید در نفس یقین استحکام فرض شود تا نقض را بتوان به آن نسبت داد.[[2]](#footnote-2)

ما در توضیح کنایه بیان کردیم: کنایه در مرحله مراد تفهیمی است که بین مراد استعمالی و مراد جدی است. متکلم قصد دارد به وسیله این واژه ها معنایی را به متکلم تفهیم کند. فرض کنید: شخصی برای آزمایش دیگری دستور می دهد که فلان کار را انجام دهد. در این فرض، مراد جدی آمر طلب فعل نیست و نمی خواهد این مراد جدی را به مخاطب افهام کند. اما کنایه به این صورت نیست. «زید کثیر الرماد» کنایه از زیادی مهمان زید است و حتی امکان دارد زید هیچ خاکستری نداشته باشد. در این مثال، متکلم قصد تفهیم زیاد مهمان داشتن را به مخاطب دارد. در این موارد چون بین مهماندار بودن و کثرت خاکستر ملاحظه غالبی وجود دارد به نحوی که از کثرت خاکستر، کثرت مهمان فهمیده می شود، می توان با بیان لازم، ملزوم را اراده کرد.

برای کنایه دو معنا وجود دارد:

1. ممکن است معنای حقیقی به هیچ وجه اراده نشده باشد و زید کثرت رماد نداشته باشد اما با این حال برای افهام مهماندار بودن، کثرت رماد به کار برود.
2. ممکن است معنای حقیقی نیز اراده شده باشد اما غرض نهایی تفهیم مطلب دیگری باشد. مثلا پدری به فرزندش می گوید: آفتاب دارد می زند. معنای حقیقی نزدیک بودن طلوع آفتاب اراده شده، اما غرض اصلی پدر افهام نزدیک بودن زمان قضای نماز صبح است زیرا بین نزدیک شدن طلوع آفتاب و نزدیک بودن زمان قضای نماز صبح، ملازمه وجود دارد.

کنایه در «لا تنقض الیقین بالشک» از کدام نوع کنایه است؟ آیا به علت ملازمه بین نقض یقین و متیقّن، کلمه نقض یقین به کار رفته و نقض متیقّن اراده شده است و در نتیجه نهی از نقض آثار متیقّن مورد نظر است مانند مثال زید کثیر الرماد؟

به نظر می رسد کلام مرحوم شیخ مطابق هر دو معنای کنایه قابل توجیه باشد زیرا کنایه در صورتی صحیح است که بین از بین بردن استحکام متیقّن و نقض یقین ملازمه وجود داشته باشد و با فرض وجود این ملازمه، استعمال نقض به اعتبار استحکام موجود در متیقّن بدون اشکال خواهد بود. پس لازمه این کنایه این است که استصحاب در موارد شک در مقتضی جاری باشد.

البته در جلسات گذشته بیان شد: اصل مطلب مرحوم شیخ ناتمام است و نیازی نیست از نقض یقین، نقض متیقن اراده شده باشد. اگر کسی در مقام عمل، آثار متیقن را بار کند، یقین را نقض نکرده و اگر آثار متیقن را بار نکند، یقین را نقض کرده است. اما اگر بپذیریم استعمال نقض یقین به علت ملازمه است، این ملازمه در مواردی است که در متیقّن استحکام وجود داشته باشد. پس صیاغت سوم می تواند برای کلام مرحوم شیخ نتیجه بخش باشد.

## بررسی وجود کلمه نقض در روایات استصحاب

شهید صدر این مطلب را اضافه می کنند که باید این نکته را مد نظر داشته باشیم که آیا تمام روایات استصحاب مشتمل بر نقض و مانند آن است؟

ایشان می فرماید: در صحاح سه گانه زراره کلام نقض وارد شده است. در روایت خصال نیز کلمه نقض در تعلیل آن به کار رفته است. «من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه فان الیقین لا ینقض بالشک» اما در موثقه اسحاق بن عمار کلمه نقض به کار نرفته «هذا اصل قال نعم» البته این روایت از نظر سندی معتبر نیست زیرا در فقیه به تعبیر رُوِی عن اسحاق بن عمار وارد شده و طریق مشیخه شامل آن نیست. در روایت عبد الله بن سنان نیز تعبیر نقض به کار نرفته است «لانک اعرته ایاه و هو طاهر و لم تستیقن انه نجسه» این روایت هر چند از نظر سندی معتبر است، اما از آن استفاده نمی شود که استصحاب در موارد شک در مقتضی جاری است زیرا تنجیس از موارد شک در رافع است و نمی توان از این مورد الغای خصوصیت کرد و به سایر موارد تسرّی داد.[[3]](#footnote-3) البته در بحوث ایشان از این روایت تعمیم را استفاده کرده است[[4]](#footnote-4) اما حق با کلام ایشان در مباحث است.

ما هر چند روایت اسحاق بن عمار را از نظر سندی معتبر می دانیم اما آن را دالّ بر استصحاب نمی دانیم. در روایت عبد الله بن سنان نیز اشکال حاج آقای والد که این روایت درباره قاعده طهارت است را پذیرفتیم.

# مختار در جریان استصحاب در شک در مقتضی

نتیجه نهایی بحث تفصیل بین شک در مقتضی و شک در رافع این است که این تفصیل صحیح نیست و استصحاب در هر دو فرض جاری است. البته این مطلب در شبهات موضوعیه وارد می شود که دلالت روایات خاصه بر آنها تام است. اما در شبهات حکمیه که ما دلالت روایات خاصه بر آن را تام ندانستیم و به سیره عقلا تمسک کردیم، ما قائل به اختصاص استصحاب به شک در رافع هستیم زیرا در سیره عقلا، استصحاب در موارد شک در مقتضی جاری نیست.

1. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 238 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 239 [↑](#footnote-ref-2)
3. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 242 [↑](#footnote-ref-3)
4. بحوث في علم الأصول، ج‏6، ص: 164

   و دعوى: اختصاص مورد صحيحة عبد اللَّه بن سنان بالشك في الرافع حيث عبر فيه بقوله (حتى تستيقن انه نجسه) و لا يمكن إلغاء هذه الخصوصية في مجال التعدي و التعميم.

   مدفوعة: بان التعبير بالتنجيس أعم من الشك في الرافع مفهوما و ان فرض ان الفرد المتعارف خارجا للتنجيس يكون من باب الرافع.

   و ان شئت قلت: ان المستفاد منها عرفا ان علة الحكم الظاهري الاستصحابي هو ثبوت الطهارة سابقا و عدم العلم بالنجاسة سواء كان من ناحية فعل المستعير أو غيره، فالإنصاف تمامية الإطلاق فيها من هذه الناحية. [↑](#footnote-ref-4)